



میر عبدالواحد سادات

شکست اخلاقی دولت ایالات متحده امریکا :

زمانیکه چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا عهد شکن است و دروغ میگوید ، فی الواقع :
شکست اخلاقی دولت امریکا

را رقم میزند و مسجل میسازد.

درین بحث بدون پرداختن به پوپولیسم بحیث شیوه کار آقای ترامپ و خصایل شخصی استثنایی وی که بخاطر آن دو سال قبل و هنگام اظهارات جنون امیز که از کشتن تا ده ملیون افغان و صدور امر پرتاب مادر بمب ها در شرق افغانستان ، از طرف من « زنگی مست » خطاب گردید ، اماج اصلی نوشته من :

- نقض خشن معیار های قبول شده حقوق بین المللی مندرج در منشور سازمان ملل متحد و میثاقهای بین المللی
- بازی بر سرنوشت مردم و کشور ما می باشد ، که بدون هرنوع حب و بغض شخصی ، مبتنی بر معیار های معتبر جهانی و متکی بر مصالح علیای افغانستان و خواست و نیاز مبرم مردم مظلوم ما بحیث شاگرد حقوق و علوم سیاسی به آن می پردازم .

میرمیت و ضرورت پرداختن به موضوع در چهار مورد اساسی مشخص میگردد :

- اظهر من الشمس است که :

صلح خواست اساسی و نیاز مبرم مردم تشنه به صلح افغانستان است .

آقای ترامپ با تصامیم عجولانه خود پروسه صلح را در سطح یک « پروژه » تنزیل و در خدمت منافع داخلی و انتخاباتی خود قرار داده است .

- افغانان و افغانستان را ازحق گذار بشاهراه صلح واقعی و پایدار محروم میسازد .

- با امتیاز دهی به تحریک اسلامی طالبان و حامی اصلی آن پاکستان ، نوعی « صلح نیابتی » را مطرح و افغانستان را در سراسیمه تداوم جنگ های نیابتی قرار می دهد .

- حق حیات مردم ما که با خطرات جدی مواجه است ، در معرض تهدید های بزرگ جدید قرار می گیرد که نمونه های آنرا در شش ماه بعد از عقد قرارداد قطر با طالبان و بویژه بعد از آغاز نشست های « بین الافغانی » دوحه شاهد هستیم .

البته درین بحث به پس منظر مسایل و حوادث آن به ایجاد « کمر بند سبز » و تشویق متحد شان در پیمان « سنتو » بخاطر تخریب نخستین جمهوریت افغانستان و تداوم « بازی بزرگ » در اوج جنگ سرد و تبدیل کشور ما به « نطح » آن جنگ و ... و تا به عوامل لشکر کشی و حضور گسترده نظامی امریکا و تا امروز ، نمیپردازیم .

لشکر کشی امریکا به افغانستان :

یازدهم سپتامبر فضایی خاص و استثنایی جهانی را بخاطر اهداف اساسی سیاست خارجی و دیپلوماسی بین المللی دولت جورج بوش مساعد ساخت . این فرصت تاریخی مساعد ترین وقت بخاطر لشکر کشی به افغانستان مشخص گردید و بدون اتلاف وقت دستگاه دیپلوماسی و نظامی امریکا بشکل بیسابقه فعالیت گسترده را سازماندهی نمود ، تا زمینه های " مشروعیت " لشکر کشی گسترده به افغانستان را با ائتلاف بین المللی و از مجاری سازمان ملل متحد ، توجیه نماید . از مصوبات شماره (۱۲۶۷) و

شماره (۱۳۸۶) شورای امنیت در رابطه صحبت میگردد و در انوقت از موارد اتی رئیس جمهور وقت امریکا و مجموع دولت و نظام امریکا ، بحیث اهداف اصلی هجوم نظامی نامبرده می شد. اما اکنون با گذشت نژده سال و زمانیکه از خروج عساکر امریکا رئیس جمهور امریکا صحبت مینماید ، ما شاهد هستیم که امریکا به هیچک از موارد مطروحه خود دست نیافته است و برخلاف : مواد مخدر ، فقر ، اعتیاد ، بیکاری ، تروریسم به عوض بازار آزاد ---- فساد به عوض دیموکراسی ، کلیپتوکراسی را مسلط نموده اند .

از القاعده و طالبان و اشتراك مساعی آنان بحیث بزرگترین خطر تروریستی یادگردیدو اکنون دوباره راه استقرار مجدد امارت را اب پاشی و هفت ماه بعد از قرارداد و تعهد قطع روابط با القاعده معاون ان سازمان شرارت پیشه در عملیات مسلحانه طالبان در غزنی کشته می شود .

پاکستان بمثابه مرکز تروریسم :

در انوقت وضاحت کامل وجود داشت که حامی اصلی طالبان و متحدان شان پاکستان است و به همین دلیل چنانچه جنرال پرویز مشرف در کتاب (در خط اتش) مینویسد ، اخطار واقعی دولت امریکا توسط جنرال ارمیتاژ معاون وزیر خارجه به مشرف ابلاغ گردید ، تا بخاطر نابودی " دولت " طالبان با امریکا همکاری و ورود نظامی شانرا به افغانستان فراهم نماید . اما و متاسفانه :

در عمل در تمام این مدت ریشه های ترور و طالب در پاکستان ابیاری و شاخ بری در افغانستان به قیمت بخت و خون کشانیدن افغانان صورت گرفته است .

تعجب اور است که بعد از قتل اوسامه بن لادن در حومه اسلام اباد ، قتل مرموز ملا محمد عمر اخوند و کشتن ملا منصور رهبر طالبان در پاکستان توسط طیاره بی پیلوت امریکا ، مقامات رسمی امریکا مجبور به اعتراف نقش پاکستان بحیث مرکز تروریسم بین المللی و دولت انکشور بمثابه حامی آنان گردیده و چنانچه این حقیقت در اعلام " ستراتیژی دولت امریکا برای جنوب اسیا " مورد توجه قرار گرفته و آقای رئیس جمهور ترامپ در اولین تویت خود در اول جنوری (۲۰۱۷ م) ، پاکستان را بحیث مرکز و حامی تروریسم خطاب نمود .

چرخش هالیودی درسیاست رئیس جمهور ترامپ :

هنوز یکسال از اعلام ان ستراتیژی نگذشته بود که رئیس دستگاه دیپلوماسی در يك سفر عاجل به پاکستان از پلان جدید دولت امریکا بخاطر بیرون کشیدن نظامیان شان از افغانستان ، آغاز مذاکرات با طالبان و " صلح " در افغانستان صحبت نمود و چرخش هالیودی رئیس دولت خود را در قبال افغانستان علنی ساخت . درین سفر آقای خلیل زاد را که مشمول اعضای هیات بود ، بحیث نماینده خاص خود معرفی نمود تا چگونگی امور را سازماندهی نماید . بدینترتیب پروسه صلح افغانستان که از قبل آغاز یافته بود در سطح يك " پروژه " تنزیل و پاکستان مرکز و حامی تروریسم ، عهده دار و در واقع " تیکه دار این " پروژه " گردید .

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا میروید دیوار کج

توقع برده می شد که جانب ایالات متحده امریکا و بویژه مامور متجرب افغان الأصل انکشور از نهادن خشت کج در " بن " درس گرفته و بقول وطنی ما با سجده سوء به تکرار ، اشتباهات (شاید عمدی) با خشت معوج دیگر آینده نا معلوم و هولناک را در برابر زادگاه خویش بوجود نمی آورد که اکنون خودش :

از سوریه شدن افغانستان ابراز " نگرانی " مینماید !!!

بدون ابراز بد بینی و توصل به تیوری توطئه میتوان از آقای خلیل زاد ، دوکتور علوم سیاسی و از مهندسان جنگ افغانستان در بیشتر از چهار دهه اخیر سوال کرد ؟ چگونه میتوان از صلح صحبت کرد ؟ درحالیکه از خود جنگ تعریف دقیق نداشته باشیم .

اظهر من الشمس است که :

شفای واقعی بعد از تشخیص درست میسر میگردد و داکتر حاذق بعد از تشخیص ، نسخه لازم را تجویز مینماید .

از قرار معلوم جنگ افغانستان درین حدود نیم قرن عوامل متعدد :

داخلی

منطقوی

بین المللی

دارد. ده‌ها عامل منجمله هیروئین و اقتصاد جرمی، فقر، بیکاری، مسایل و مصایب اجتماعی، فقدان دولت مقتدر ملی قانون محور و عدالت گستر و ... مشوق تداوم جنگ، می باشد.

تراژیدی خونبار افغانستان معلول و محصول مداخله و تجاوز خارجی است که از همان آغاز و بویژه در دو دهه اخیر ایالات متحده امریکا در رابطه مسؤلیت تاریخی، حقوقی و اخلاقی دارد.

این طولانی ترین صفحه خونین تاریخ تداوم همان "بازی بزرگ" است و تازه ما در دور جدید این بازی "صعود" نموده ایم. اگر در جنگ سرد افغانستان بحیث نطف جنگ سرد انتخاب گردید، امروز بمثابة معبر ورود به آسیای میانه و مرکز "اتصال" سیسم های امنیتی مختلف تعریف میگردد.

در افغانستان جنگ نیابتی جریان دارد و چهل و پنج سال از آغاز جنگ اعلام نشده پاکستان بر ضد افغانستان میگذرد و چنانچه تذکار یافت نقش پاکستان بحیث مرکز و حامی تروریسم از طرف مقامات امریکا نیز اعتراف و بیان گردیده است و دولت انگشور از تروریسم بحیث دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود استفاده نموده و مینماید.

کلوخ را گذاشتن و از اب تیر شدن :
بدینترتیب بملاحظه میرسد که :

متأسفانه با نا دیده گرفتن مجموع حقائق فوق رئیس جمهور ترامپ و رئیس دستگاه دیپلوماسی و مامور پر صلاحیت شان در طی این دو سال و با "سریال قطر"، صلح واقعی را که ارمان و نیاز اصلی مردم مظلوم و تشنه به صلح ما است بیک سراب مبدل و با تنزیل دادن آن در سطح یک پروژّه و بهره وری از آن در مقابله با رقبای داخلی و انتخابات در واقع :

"پلان شده" افغانستان را در مسیر کشمکش های خونین تر سوق داده اند، که مظاهردهشتبار، آنرا در روز های آنرا درین هفت ماه بعد از عقد قرارداد شان باطالبان شاهد هستیم.

جایگاه حقوقی قرارداد قطر :

از زمان هوگو گروسیوس حقوقدان و فیلسوف بزرگ هالندی و مولف کتاب پر شهرت او «حقوق جنگ و صلح» (۱۶۲۵ م) که بحیث پدر حقوق نوین بین المللی شناخته می شود و تا بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد سازمان ملل متحد و تصویب منشور آن سازمان و میثاق بین المللی وینا (۱۹۶۹ م) در مورد معاهدات بین المللی که اکنون حقوق معاهدات مطرح است، به هیچوجه چنین سند را حقوقی خوانده نمیتوانم. البته یک سند سیاسی و قرارداد تفاهمی ایالات متحده با طالبان می باشد، که هیچگونه الزامیت برطرف ثالث ندارد.

(درین ارتباط نقد واره را در ده قسمت بنشر رسانیده ام که در فیسبوک من وجود دارد)
بدینترتیب بملاحظه میرسد که :

بعد از دو دهه نوحه سرایی برای ارزش های دیموکراسی و «دولت - ملت» و «ملت - دولت» و تلاش برای کسب و جلب «مشروعیت» برای توجیه حضور گسترده نظامی و سیاسی شان، خود ناقض حق حاکمیت ملی افغانستان گردیده اند.

مرتبط به همین بحث آقای دوکتور خلیل زاد، در مصاحبه با تلویزیون یک بسیار رک و راست خاطر نشان ساخت که :

«امریکا برای آمدن و رفتن به اجازه ضرورت ندارد، امریکا یک ابر قدرت است»

ساده ترین برداشت و تعبیر سخنان نماینده خاص و مقام ارشد دیپلوماتیک انگشور این است که :

امریکا در تحقق اهداف خود تابع هیچ معیار قبول شده، مرسوم و متعارف در روابط میان کشور ها نمی باشد که اساس آن منشور سازمان ملل متحد و نورمهای حقوق بین المللی نمی باشد.

درین صورت مصداق و معرف شان اشغالگر است.

تاکید بر ابر قدرت بودن بحیث «توجیه» اعمال شان، اثبات این واقعیت است که در جهان پسا اتحادشوروی و خروج ایالات متحده امریکا بمثابة یگانه ابر قدرت و با بزرگترین امپراطوری نظامی، قانون جنگل (The law of the jungle) در جهان مستولی گردیده است.

اساس قانون جنگل این است که :

- «پکش، یا کشته شو»

- «بخور و با خورده می شوی»

که رودیار کیپلینگ در کتاب « قانون جنگل » انرا در پیمان گرگ ها با سایر حیوانات توضیح نموده است . این احوال اسفناک در واقع همان بازگشت به وضع طبیعی و جهان « هاپسی ، یا هاپزی » می باشد ، که فیلسوف بزرگ انگلستان ، توماس هاپز (Thomas hobbes) در کتاب لویاتان (Leviathan) خود توضیح داده است . گذار از حالت طبیعی به مدنی ، مرز و معیار رفتن به مدنیت و مدنی شدن است . مرتبط به همین بحث ما ، آقای چامسکی فیلسوف معاصر امریکایی مینویسد :

« وقتی به بوش پسر گفتند که : اقدام شما مخالف معیار حقوقی است ،

در جواب گفته است :

برای من بی تفاوت است که حقوقدانان چه میگویند ، من به کون کسی لگد خواهم زد البته اسفبارتر اینکه :

در احوال جاری و ببرکت قرار گرفتن آقای ترامپ در راس قدرت بزرگترین امپراطوری تاریخ ، جهان ما : از قانون جنگل به :

جنگل بدون قانون « ارتقا » نموده است .

البته مظاهر این هردو حالت طی دو دهه اخیر همیشه وجود داشته و بارز ترین موارد انرا در پیوند به « پروژه صلح » جاری میتوان خاطر نشان نمود :

- دولت امریکا با دولت افغانستان موافقت نامه ستراتیژیک و پیمان امنیتی عقد کرده است و حامی اصلی و بزرگترین کمک کننده این دولت می باشد .

اما در عمل و طی این دو سال که « سریال صلح » آغاز یافته ، تلاش برای دور زدن دولت موجود با لطایف الحیل جریان دارد و تا چاهیکه با مخالفان مسلح آن که بحیث یک گروه شورشی که رهبران آن در فهرست سیاه سازمان ملل متحد قرار دارند ، در غیاب آن قرار داد منعقد و با ذکر عبارت « دولت اسلامی آینده » ، فاتحه اش را خوانده و تلویحا بر « غیر اسلامی بودن » آن صحه میگذارد .

اما در عمل مفاد این قرارداد را بطرف ثالث غیر متعهد به آن واجب الاجرا میدانند .

تعجب اور این است که بخاطر حضور و ایجاد پایگاه با دولت افغانستان قرارداد بسته است و در مورد خروج قوای نظامی و سرنوشت بعدی پایگاه با مخالفان مسلح آن قرارداد منعقد نموده است که میتوان انرا :

شهکار التزام دولت امریکا به تعهد به عهد نماید .

- قرارداد امریکا با طالبان بگفته آگاهان و اعتراف مقامات انکشور شامل دو بخش علنی و اعلام شده و بخش مخفی می باشد و معنومدار از بخش مخفی آن دولت افغانستان وقوف ندارد .

اما در عمل هرگونه سوال و استیضاح را در مورد باتهدید قلدر منشاءه پاسخ می دهند .

- با وجود تلاش امریکا از وجود مراکز تروریستی و طالبان در پاکستان سر انجام به واقعیت تداوم جنگ اعلام نشده انکشور اعتراف و آقای ترامپ در تویت معروف اول جنوری (۲۰۱۸ م) خود ، انکشور را مرکز و حامی تروریسم معرفی نمود .

اما در تمام این دو سال و در قرارداد با طالبان هیچگونه اشاره به این اصل عامل جنگ صورت نگرفته است . بر خلاف صحبت درین مورد را به فتوای طالبان « مکروه » میدانند .

- در جنگ افغانستان دو طرف اصلی وجود دارد که همانا دولت افغانستان و تحریک اسلامی طالبان می باشند .

اما تا کنون طالبان با وجود آغاز نشست های « بین الافغانی » از قبول علنی دولت بحیث طرف اصلی اجتناب مینمایند که ناشی از بازیهای دوگانه و استخباراتی امریکا می باشد .

جالب تر از همه اینکه :

نشست های « بین الافغانی » در دوحه جریان دارد و اما :

تصامیم در پاکستان و در غیاب هردو طرف با جنرالان و استخبارات انکشور بر اساس نسخه عمران خان و مهندسی حکومت موقت اتخاذ میگردد .

- جانب امریکا در معامله با طالبان ، اساسی ترین حق مردم مظلوم افغانستان (حق حیات) را در معرض تهدید بزرگ قرارداده است .

انتش را که باید پیش زمینه آغاز مذاکرات « بین الافغانی » می بود ، منوط به توافق بر دولت آینده ساخته اند .

بدین معنی که دولت موجود « مکلف » است ، قبر کن خود باشد .

در حالیکه طی هفت ماه بعد از قرارداد امریکا با طالبان اتش بس کامل بین شان وجود دارد و آقای خلیل زاد و وزیر خارجه امریکا با تبختر و به تکرار میگویند :

درین مدت حتی یک امریکایی در افغانستان کشته نشده است و «پارتنر» شان مولوی هیبت اله اخوند نیز کشتن امریکایی را مخالف شریعت خوانده است .

اما درین مدت در افغانستان حمام خون برپا و مقیاس جنگ و خشونت بیسابقه است .
(درین ارتباط موارد زیاد وجود دارد که مرتبط به بحث جاری به همین چند مورد اکتفا مینماییم)
بدینترتیب دولت ایالات متحده امریکا تعهدات خود با دولت افغانستان وفادار نبوده و ناقض قرارداد های است که با دولت افغانستان عقد نموده است .

درین حالت مسؤلیت حقوقی دولت امریکا مطرح میگردد که به اختصار روی ان مکت مینمایم .
مسؤلیت حقوقی :

از حقوق یونان و روم باستان يك اصل حقوقی وجود دارد که تا کنون و در حقوق معاصر بین المللی نیز کماکان معتبر شناخته می شود که عبارت از :

(pactasuntservanda - قرارداد ها باید اجرا گردد) می باشد . (أوفو بالعهود و أوفو بالعقود)

پایه حقوقی دولت های (مدرن - ملی) را قرارداد صلح ویستفالیا (۱۶۴۸ م) تشکیل میدهد که حاکمیت ملی را اساس و محترم شناخته و در کنگره ویانا (۱۸۱۵ م) نظم نوین جهانی را تعریف و با تاسیس سازمان ملل متحد در منشور ان سازمان و میثاقهای مصوب ان مسجل گردیده است .

هرگاه دولت ایالات متحده امریکا بمثابه عضو سازمان ملل متحد و عضو شورای امنیت ان سازمان به اصول متذکره متعهد است باید مطابق به معیار های حقوق معاهدات و بر طبق احکام کنوانسیون ویانا در مورد معاهدات بین المللی (می ۱۹۶۹ م) به قرارداد ها با دولت افغانستان متعهد و به حق حاکمیت ملی افغانستان احترام نماید ، در غیر ان :
بمثابه ناقض حق حاکمیت ملی بحیث نیروی اشغالگر تعریف میگردد .

(البته باید جانب دولت افغانستان نیز به عدم دقت خود در تنظیم مواد و مندرجات قرارداد ها و موارد ضعف اعتراف و توجه نماید که در بعد حقوقی زمینه خود سری یکجانبه را به دولت امریکا مساعد ساخته است)

مسؤلیت اخلاقی :

درحقوق بین المللی معاصر افزون بر اصل مسؤلیت حقوقی ، مبحث مسؤلیت اخلاقی نیز مطرح است که با افاده :
(Moral obligation) تعریف و با مفاهیم :

(International obligation و Internation Responsibility) تکمیل میگردد .

بر طبق این اصول الزام اور در روابط بین المللی مسؤلیت اخلاقی دولت ایالات متحده امریکا در قبال افغانستان مطرح میگردد .
اظهر من الشمس است که :

تراژیدی خونبار افغانستان معلول و محصول مداخله و تجاوز خارجی است و دولت ایالات متحده امریکا از همان ابتدا یکطرف ایجاد این تراژیدی محسوب و در دو دهه اخیر با سیاست های کجدار و مریز خود عامل تداوم فاجعه خونین کشور می باشد ، که در تمام مدت ریشه تروریسم را در پاکستان ابیاری و شاخ بری ان به قیمت قربانی مردم مظلوم صورت میگیرد .

امریکا با هجوم نظامی خود افغانستان را به بام بالا و بحیث " متحد عمده ناتو " تعریف و در پرتگال در (۲۰۱۰ م) و نشست های بعدی تا سال (۲۰۲۴ م) به کمک همجانبه به افغانستان تعهد سپرده اند .

اما متأسفانه اکنون با عدم رعایت تعهد حقوقی و اخلاقی ، رئیس جمهور امریکا با اعلام بیرون کشیدن قوای نظامی و کاهش کمک ها ، دولت افغانستان را در موقعیت دشوار قرارداده و باعث تضعیف روحیه رزمی قوای مسلح کشور و تقویت روحیه طالبان و حامی آنان جنرالان پاکستان گردیده است .

بدینترتیب بملاحظه میرسد که دولت امریکا مسؤلیت اخلاقی خود در قبال افغانستان را زیرپا نموده است که

نتیجه :

تباه ساختن کشور فقیر و جنگ زده است که در حدود نیم قرن اخیر جنگ تحمیلی را متقبل میگردد .

بدینرو در استانه انتخابات ایالات متحده امریکا و در حالیکه رییس جمهور ترامپ تلاش نموده است تا موضوع افغانستان را در خدمت اهداف کمپاینی خود قرارداده و پروسه صلح را در سطح يك " پروژه عجولانه " تنزیل داده و رقیب دیموکرات ان نیز بی

علاقه از استفاده کمپاینی موضوع افغانستان نمی باشد ، باید مردم ، نهاد های ملی ، جامعه مدنی و روشنفکران و فکر سازان امریکا متوجه ابروی از دست رفته کشور شان گردیده و بخاطر :
اجرای تعهدات حقوقی و اخلاقی دولت امریکا و احترام اندولت بحق حاکمیت ملی و اراده ازاد مردم مظلوم افغانستان متوجه کردند

از دید افغانان آگاه و متعهد به مصالح علیای افغانستان امریکا در وجود دو کاندید انتخاباتی خلاصه نمیشود ، امریکا نه تنها يك ابر قدرت و امپراطوری بزرگ و در عین حال يك تمدن است و اعلامیه استقلال امریکا بازگو کننده صفحه درخشان تاریخ است و ما افزون بر بوش كوچك و آقای ترامپ در تاریخ امریکا با کارنامه مردان بزرگ همانند ابراهام لینکلن آشنا هستیم که این سخن و خشورانه او میتواند در سر خط کار سکانداران قدرت امریکا قرار گیرد :

" هیچ معضله حل شدنی نیست تا عادلانه حل نگردد "

تا باشد با وداع بر قلدر منشی ، جهان ما از حالت ، " جنگل بدون قانون " به مرحله " قانون جنگل " و در مسیر " مدنیت " و حاکمیت قانون در مقیاس جهان سیر نماید و در پر تو ان مردم به عزا نشسته افغانستان بخواست های واقعی شان که بسیار ساده و انسانی است ، نایل گردند که همانا :

- حق حیات و قطع کشتار شان

- حق گذار کشور شان به شاهراه صلح

- صلح واقعی و پایدار

- استقرار حاکمیت قانون

- اعمال حق حاکمیت ملی

جامعه جهانی و بویژه اعضای دایمی شورای امنیت با حمایت ازین خواست های برحق مردم افغانستان حمایت در امن ساختن کشور های شان و امنیت شهروندان شان بذل توجه نمایند و در غیر دود آتش افغانستان در نیویارک و پاریس و ... همچون افت خطرناکتر از وایروس کرونا، دمار از روز گار مردم بیگناه بیرون و شهروندان این کشور کفاره گناهان سیاستمداران و دولت مردان شانرا خواهند پرداخت .

با حرمت